

پرسشی از آزادگان: مرز نادانی کجاست؟

در این نوشتار واژه‌ی "نادان" نماد کسی است که قانون‌های مدنی او را پاسخگوی کردارش نمی‌دانند. یعنی اگر کرداری، که مدنیت کشورها آنرا جرم شناخته است، از سوی نادانی برخیزد، دادگاه آن کردار را جرم به ویژه نادان را در خور مجازات نمی‌داند. بسان بازدهی کردار جانوران درنده، بیماران روانی، کودکان و فرمانبرداری سربازان در هنگام جنگ که سزاوار بررسی و ارزشیابی است ولی در خور بازخواست از کننده‌ی کار نیست. چون کننده‌ی کار در انجام این کردار نادان بوده یا توان دانستن را نداشته است. اکنون بر این اساس پرسش‌هایی را مرور می‌کنیم.

آیا نمی‌توان کسانی را که، به امید عیش و عشرت در جنت، با انفجار پیکر خود، بسیار مردمی را به کام مرگ روانه می‌کنند فریب‌خوردگان نادان بشمار آورد؟

با اینکه حکومت اسلامی از این کردار ننگین پشتیبانی می‌کند ولی روشنفکران ایران، حتا آنان که خود هم مسلمان هستند، این کار را از نادانی می‌دانند. درست است که برآیند این کردار گسترش ترس و ننگ انسانیت است ولی ماهیت قانونی‌ی کردار این کنندگان در خور ارزشیابی نیست. چون آنها از اوامر الله اطاعت کرده‌اند، بکشید کافران را در راه الله تا به باغهایی برسید که شیر و عسل در جوی‌های آن روان است. پس از مرگ کنندگان این کشتارها، از سوی الله، با حوریان مردخواه پاداش داده می‌شوند. برای انجام این کار مجاهدین اسلام تنها کارکرد یک ابزار را دارند نه یک انسان باخرد را.

آیا کسانی که به مکه می‌روند همین انگیزه و همین خواسته را ندارند؟

درست است که آنها گوسپندها را می‌کشند و نمی‌خواهند که جان خود را از دست بدهند ولی برای همان وعده از دارایی خود بخشش می‌کنند نه از جان خود. با اینکه بازده کردار آنها تنها برای عربها سودآور و برای گوسپندان زیان‌بخش است ولی ماهیت این کردار از نابخردی است. آیا نمی‌توان گفت که حاجیان هم فریب‌خوردگان نادانی هستند؟ چون در عقیده‌ی آنها آزادی نیست که به بازدهی کار خود فکر کنند، کردار آنها پیروی کورکورانه‌ای است که از عقیده‌ی آنها به اسلام برمی‌خیزد پس در خور ارزشیابی در قانون نیست.

(البته بخشی از حاجیان هم سودجویان فریب‌کار هستند که کردار آنها مورد بررسی در این نوشتار نیست).

اگر اندکی براین روند با خود اندیشه کنیم برای ما این پرسش پیدا می‌شود: آیا کسانی که گرفتار عقیده‌ی خود هستند، مهار خود را در دست ملایان سپرده‌اند، در اجرای اوامر عقیده‌ی خود دانا یا نادان به شمار می‌آیند؟

بسان آنان که به امر یک ملا به خیابان یا مسجد می‌ریزند، به هستی و جان دگراندیشان یورش می‌برند، سفارتخانه‌های کشورهای بیگانه را به آتش می‌بندند، آزادی دیگران را نابود می‌کنند و ترس را در جهان می‌گسترانند. البته در اینجا سخن از مزدوران و گماشتگان حکومت اسلامی نیست تنها سخن از کردارهایی است که براساس ایمان و وظیفه‌های شرعی یعنی سخن از امر به معروف و نهی از منکر است. اندیشمندان و بیشتر روشنفکران ایران هم اینگونه کردارها را از دانایی نمی‌دانند و آنها را ناآگاه می‌نامند ولی بر این پیروان درهای آگاهی بسته نبوده است. بینش این کسان از آلودگی ایمان، تاریک است و آنها از نادانی، توانایی فهم آگاهی را ندارند.

تا کنون هم کمتر قانونی پیروانی که در جمع دیگران را به خاک و خون کشیده‌اند مجازات کرده است. هر چند که این پیروان با تبهکاری خود انسانیت را به چلیپا کشیده‌اند، چون کنندگان این کارها نادان به شمار می‌آیند این است که نمی‌توان بر کردار نادان داوری کرد. براین اندیشه هم دادگاه‌های جهانی مردم آلمان را، که در پیروی از هیتلر بر یهودیان ستم وارد آورده بودند، بی‌گناه می‌شناسند.

نادان را می‌توان دانایی بخشید (مانند آموزش کودکان)، مداوا کرد (مانند پرستاری از بیماران روانی)، از شهروندان دور ساخت (مانند دادن جایگاه زندگی به جانوران درنده)، پیوند آنها را با مردم پاره کرد (مانند برچیدن گروه‌های مردم ستیز) و شاید می‌توان آنها را به بند کشید (مانند رفتاری که کشورهای آزاد با جهادگران دارند) ولی نمی‌توان نادان را برای کرداری که به نادانی انجام داده است مجازات کرد یا پاداش بخشید.

سعدی بهتر داوری کرده است:

گرچه تیر از کمان همی گذرد
از کماندار بیند اهل خرد

پس از این همه، اشاره به شاخ و برگ، به هسته‌ی پرسش خود میرسم. پرسش من از دانایی که سدها سال از سعدی پیرتر هستند و می‌توانند با اندیشه‌ی روشن سخن بگویند این است: اگر کسی کاری را از نادان کرده باشد، برای خردمند، حق کننده‌ی کار در خور ارزشیابی نیست. پس چگونه می‌توانند کشوردارانی که از سوی پیروان مذهبی انتخاب شده‌اند حقانیت داشته باشند؟

پیروان به چیزی که نمی‌دانند ایمان دارند و در اجرای اوامر ایمان نادان به شمار می‌آیند. کسانی که از نادانی به امر امامی به کشتار دگراندیشان دست می‌برند، دست‌آورهای گذشتگان را نابود می‌کنند، برای مردگان هزار ساله به خودآزاری می‌پردازند، شیطان را سنگسار می‌کنند، مردمان را در ترس می‌خکوب می‌کنند آنها برای انجام وظیفه‌ی شرعی هم کسانی را انتخاب یا بر کنار می‌کنند آنها بر کردار و بازدهی کردار خود آگاهی ندارند. چنین انتخاباتی، که از سوی مسلمانان به نمایش گذاشته می‌شود، شاید از سوی دین‌فروشان مشروعیت داشته باشد ولی هیچگاه حقانیت ندارد. الله به خلیفه خود مشروعیت می‌دهد که حکومت کند ولی سامانی حقانیت دارد که به راستی و درستی از راه خرد مردم پا گرفته است نه اینکه الله پیش‌نویس کرده باشد. سپردن سامان مدنیت به دست شریعت همانست که دزدانی را به پاسداری گنجی بگمارند.

چگونه یک روشن‌اندیش می‌تواند بیعت کردن مسلمانان را، که به تقلید و برای فریب جهانیان انجام می‌شود، انتخابات بداند و به ستمکاری و خشم والیان الله حقانیت ببخشد. رای دادن به غلامان حسین یا به عسکر امام مهدی چه ارزشی دارد؟ آیا حسین یا مهدی پدیده‌ای روشن است که بتواند در اندیشه‌ی خردمندی راه پیدا کند؟

اگر هم کسی به این مردگان عقیده دارد پس انتخاب نوکران آنها هم از عقیده‌ی او به اسلام بر می‌خیزد نه از خرد انسان. پس نمی‌توان به کردار نادان حقانیت داد.

اینکه چند صد میلیون کسان به دیدن سنگی، ساخته‌ای، انسانی یا جانوری می‌روند و آن پدیده را مقدس می‌شمارند یا به کارهایی دور از خرد انسان دست می‌زنند، نشانی از حقانیت آن سنگ، آن ساخته، آن انسان یا آن جانور نیست بلکه این کارها نشان فریب‌خوردگی، پسماندگی و نابخردی آن کسان هستند. اگر انبوهی از مردم که کاتولیک هستند پاپ را ستایش می‌کنند نشان پسماندگی فرهنگی کاتولیک‌های جهان است نه نشان برتری پاپ یا ویژگی چوبدستی او.

برخی از روشنفکران از شمار کسانی سخن می‌گویند که با حاکمی یا حکومتی بیعت کرده‌اند و اجرای این وظیفه‌ی شرعی را انتخابات نام گذاشته‌اند. بسان مسلمانان ایران یا فلسطین که، نگرش آنها با عقیده‌ی جهادگری آلوده است، فریضه‌ی شرعی خود را بجای می‌آورند. این روشنفکران کمتر از پسماندگی فرهنگی مسلمانان سخنی به میان می‌آورند گویی گوسفندان، از عشق به کباب شدن، با پای خود به کشتارگاه می‌روند. شمار مسلمانان با ایمان در یک انتخابات اسلامی درس آلودگی اندیشه‌ی آنها را نشان می‌دهد نه درستی عقیده‌ی آنها را.

مردمی که از شنیدن یک شوخی که در آن چهره خشمگین آنها را نگاشته شده است آزادی کشورها را سرکوب می‌کنند، کشته می‌شوند و می‌کشند، پس در میان این اندیشه سوزان چگونه یک آزادیخواه می‌تواند دهان باز کند و از اندیشه‌ی روشن سخن بگوید. برای آن مردم، آزادی یعنی آزادی الله و آزادی خلیفه‌های الله است، یا باید همه‌ی انسانها به "لا اله الا الله" ایمان بیاورند یا با شمشیر مجاهدین او روبرو خواهند شد. در جاییکه کسی حق انتقاد از عقیده‌ی حاکم را ندارد انتخاب کردن یا انتخاب شدن مسلمانان مفهومی ندارد. حتی در کشورهای آزاد انتخاب کردن، مسلمانی از سوی مسلمانان، بی ارزش است چون هر کرداری که به نادانی از کسی سرزند درخور ارزیابی نیست. کسانی که می‌پندارند در هند انتخابات آزاد است آنها تفاوت "در تاریکی از گمراهان پیروی کردن" را با "در روشن‌نگری رهروی و راه را آزمودن" نمی‌شناسند. دستکم برای من روشن نیست، این کسان که اینگونه دنباله روی را "آزادی" می‌پندارند، چرا دم از آزادی و آزادیخواهی می‌زنند؟

تا زمانی که مسلمانان نتوانند اسلام را نقد کنند و به نقد دیگران گوش بسپارند، نه توانایی دارند که مفهوم آزادی را درک و نه شایستگی دارند که در آزادی زندگی کنند. جهان‌بینی آزادی در هر کس به آزاداندیشی و بینش آزاد همان کس بستگی دارد. انسان یا آزادانه می‌اندیشد یا پیرو عقیده‌ای است یعنی یا آزاد است یا بسته شده به عقیده‌ای.

چه بسا کسانی در زندان‌های حکومت اسلامی، که به زنجیر بسته شده‌اند، آزادند چون اندیشه‌ی آنها را نمی‌تواند زندانی کرد. چه بسیاری کسان، که در حکومت اسلامی حکمرانی می‌کنند، برده و گرفتار عقیده‌ی اسلام خود هستند.

آزاداندیشی و دانایی مرز و کرانه‌ای ندارند ولی ای دانایان ایرانی بفرمایید مرز نادانی کجاست؟

آیا باور ندارید که سفره ابوالفضل دادن، درخواست از امام زمان، خودآزاری برای مردگان هزارساله و... خرافات و نادانی است؟ اگر باور دارید، پس چرا فراموش می‌کنید که همین مردم با همین اساس و معیار سرکرده‌ی حکومت اسلامی یا مجاهدین حماس را انتخاب می‌کنند، پس چرا در نقد کردن پسماندگی فرهنگی این مسلمانان کوتاهی می‌کنید؟

اگر شناختن مرز نادانی تا این اندازه دشوار است، که دانایان از شعبده‌بازی نادان پروران فریب می‌خورند، پس باید هر روشن‌اندیشی معیارهای سنجش ارزش‌های فرهنگی را، که ساختار بینش او شده‌اند، بازنگری و بازسازی کند.

مردو آناهد